

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس هفتم/پیراهن عتیق ودیعه رسول(ص) به امیر مومنان(ع)

به نام خداوند گار جهان

به نام خداوندگار جهان

خدای نگهدار این خانمان

که توفیق او شد به من راهور

بر این برگه آرم شکوهی دگر

پس از حمد و شکری فراوان از او

سلامی بر آن احمد راستگو

بر آن بهترین خلقت کردگار

که بخشنده بود و بسی راستکار

سلام دگر بر وصی رسول

به حیدر همان زوج پاک بتول

عقد جواهر کهن در نظر صالحان، صادقان، مهربانان و همه دوستداران انسان کامل محمد مصطفی و همه مخاطبان هوشیار مجلس داستان ما شرح پیراهن عتیقه.

این پیراهن به امر الهی برای مراقبت انسان از کید و مکر و شیطان و انسان‌های ناخالص و از تاریکی و سرمای این دنیا از نخ و الیاف و بوریای بهشتی رشته شد، بافته شد و دوخته شد و آماده تن انسان کامل شد.

حضرت آدم(س) اون رو به دستور الهی در هنگام هبوط پوشید که از غم و اندوه و ترس عالم دنیا در امان باشه.

حضرت ابراهیم سلام الله علیه در آتش اون رو پوشید و از آتش در امان موند.

حضرت یعقوب اون رو به تن یوسف کرد که از شر گرگ حسد در امان باشه.

اگر پیراهن حضرت یوسف نبود وقتی زلیخا اون رو گرفت و از پشت درید نمی‌تونست اثبات بی‌گناهی بکنه و بی آبرو می شد. بی آبرویی هم مثل قتل مومنه.

يعقوب از پيراهن عتيق چشماس دوباره بينا شد.

و اين مجلس، قصهٔ ما، پيراهن عتيقه، پيراهن عتيق نزد بهترين انسان عالم و سپردن اون به امير مومنان(س).

بگويم کنون قصه‌ی آن عتيق

که شد در يَمِ خون مولا غريق

ز پيغمبران هر که بر کار شد

از اين جامه نفعی بدو يار شد

يکي روز شد پوششی بر خليل

که آتش بر او گشت باغی جميل

دگر روز پيکي ز محبوب شد

که مرحم به هر درد يعقوب شد

چو موسی نشد غرقه در رود نيل

همين جامه بر کار او شد دليل

و يونس چو از بطن ماهی رهيد

توسل بر اين پيروهن را گزيد

در آخر چو ميراث های دگر

بر احمد فرود آمدی، اين گوهر

به جنگ اُحد در برِ خویش کرد

نمادی ز حق در ره و کيش کرد

حضرت ختمی مرتبت صلوات الله عليه هر شب در خلوتگاه خودش در غار حرا با خدا نجواها داره تا در زمان

موعود می‌بينه کل زمين و زمان داره می‌لرزه اين لرزه از کجاست؟

برات میگویم..

در معنی به سینه حضرت رسول صلوات الله علیه باز شده..

بهش میگویم تو رو برای رسالت انتخاب کردیم.

حضرت ختمی مرتبت(ص) به چشم دل می بیند که چه سختی هایی در انتظار خودش و اهل بیتش هست
آسیب ها و دشواری ها رو می بیند ولی به امر الهی در سینه پیامبر آرامش شجاعت فراوان وارد می شه خدا به
رسولش میگه:

ای بهترین مخلوق من، ای از یوسف با جمال تر، ای موحد اعلاء، ای از همه عالم تر، ای ستوده تر از همه، من
خودم محافظ و مراقب توام خودم خون بهای بهترین فرزندان توام، همه در پناه من هستید.
رسول اکرم(ص) که پیراهنش سرتا پا ز عرق خیس شده وقتی راهی خانه میشه می بیند از هر سنگ و درختی
که رد میشه می شنوه :

السلام علیک یا رسول الله

پیامبر اکرم صلوات الله علیه وقتی وارد خانه میشه نورانی تر از قبل شده خدیجه سراسیمه به پیامبر میگه: ای
محمد! این چه نوریه؟

حضرت میگه نور پیامبریه. بگو لا اله الا الله محمدا رسول الله.

حضرت خدیجه هم تکرار کرد و گواهی داد که هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خداست.
حضرت خدیجه با یک پتویی تن زیبای حضرت رسول را می پوشونه چون از عرق خیس و حضرت خسته است و
لرزانه حضرت که می خوابه و جامه واری رو هم به خودش پیچیده ندا می رسه یا ایها المزمّل قم فانذر
ای جامه به خود پیچیده! برخیز و اندکی از شب را بخواب

بیدار باش و با ما سخن بگو!

پیامبر اکرم صلوات الله علیه این امین ترین و خوش خلق ترین انسان که هستی به خود دیده رسالتش را آغاز
می کنه از خانوادام شروع می کنه فقط علی هستش که در این روزها دست یاری به رسول صلوات الله علیه میده.
پیامبر ما رو بعضی در تاریخ جستجو کردند و به او مومن شدند بعضی در قلب شون، بعضی در سخنان حضرت
جستجو کردند و بعضی در اهل بیتش.

در زمانی که پیامبر اکرم(ص) برای نجات انسان‌ها اومد آدم‌ها کاملاً فریب شیطان رو خورده بودند طاقت توحید حق رو نداشتند اون‌ها بت پرستانی بودند که خودشون متولی بت‌هاشون هم بودند.

برای نومید کردن رسول خدا، سر رسول ما شیرابه و خاکستر ریختند به او سنگ زدن بهترین دوستان و یارانش رو کشتند ولی به لطف خدای کریم رسول صلوات الله علیه تونست مسلمانان و مومنان رو گرد هم بیاره که صحابی و همراه او باشند.

دشمنان اندیشه رسول با رهبری پیدا و پنهان ابلیس با اون می‌جنگیدند حضرت هم با رافت و رعایت انصاف مبارزه می‌کرد. هر بار که پیروز می‌شد ابلیس عصبانی‌تر می‌شد

تا اینکه ابلیس یک روز سعد رو برای دشمنان حضرت پیدا کرد و گفت الان وقتشه.

ابلیس با خودش ورادی!.. نه خیر وراجی می‌کرد:

الان دیگه می‌تونم امید انسان‌ها رو ناامید کنم! الان وقت اینه که نسل انسان کامل را از زمین بردارم.

به شکل پیران جنگی

نزد دشمنان رسول رفت و گفت الان وقتشه که انتقام بدر را از محمد بگیرم و اون رو گرفتار کنید روز جنگ جنگ احد فرا رسید

از یکسو سپاه سرتا پا مسلح ابوسفیان، یک جبهه رو داده به خالد، یک جبهه رو داده به عکرمه. در مقابل سپاه مسلمانان با فرماندهی رسول اعظم(ص). سپاهیان حضرت تازه بعد از دوسه پیروزی، علی‌الخصوص در بدر سلاح دارند. ولی حضرت گروهی از کمانداران رو در دهانه کوه احد گذاشته و دستور می‌ده تکه‌ها رو خورید تا خودم بگم..

اما امان از شیطان

ابلیس همیشه از طریق ترس از دست دادن روزی یا از دست دادن غنائم انسان را وسوسه می‌کنه، هر بار هم که انسان رو زمین زده از این راه وارد شده این بار هم سراغ این کمانداران رفت و گفت:

ای دل غافل! چرا نشستین؟ مسلمانا پیروز شدن! هیچ غنیمتی به شما نمی‌رسه.

کمانداران علی رغم اصرار عبدالله بن جبیر سمت چپ لشکر را رها کردند و خالد بن ولید و عکرمه از پشت حمله کردند و آسیب وارد کردند از اون طرف شایعه کردند که پیامبر اکرم صلوات الله علیه شهید شده دور حضرت خالی بود و غیر از علی علیه السلام و چند انسان مومن و وفادار در کنار حضرت کس دیگه ایی نبود.

در این وانفسا چند تا از مشرکین قصد جان رسول مهربانی رو کردند

در نبرد دندان پیامبر رو شکسته شد،

صورت نازنینش شکاف برداشت

لب ، دهان، و میان شانه و گردن حضرت زخمی شد.

.....

چرا بین این همه جنگ و مبارزه و پیروزی و شادی و غم تاریخ رسول اکرم جنگ احد رو گفتم؟
خوب بشنوا!

بی توجهی به حرف رسول صلوات الله علیه خطرناکه خوب بشنوا!

اگر طمع بکنیم چشمت رو کور میکنه. خوب بشنوا!

اگر از ترس از دست دادن روزی ایمانت رو خراب کنی معلوم نیست چه بلایی سرت بیاد. خوب بشنوا!

و اما حضرت از طرف جبرائیل از این زمان دشوار و از این قوت دشمن باخبر شده بود و به امر الهی قمیص عتیق رو به تن داشت جان پیامبر صلوات الله علیه در امان شد و به امر خدا بهبود پیدا کرد و بعدها همه کسانی که رهبران جنگ احد بودند تسلیم شدند و اسلام آوردند از ابوسفیان گرفته تا عمر و عاص یا خالد بن ولید.

اما اون پیراهن کجاست؟

پیامبر اکرم صلوات الله علیه اندکی قبل از رحلتشان علی علیه السلام رو صدا زدند

یا علی!

بله یا رسول الله جانم فدای شما که زیباتر و بزرگتر از شما ندیدم

پیامبر ما حال خوشی نداره با صدای آروم گفت:

یا علی حق با توه. احدی نباید در این امر با تو ستیز کنه ها

حضرت علی از وضعیت رسول اکرم صلوات الله علیه و درک این بلا پاهاش سست شده حضرت ختمی مرتبت در مورد بعضی از امور و دیونش با علی علیه السلام حرف زد وقتی صحبت از مرگ حضرت شد اشک در چشمان علی علیه السلام جاری شد رسول خدا گفت:

علی جان وصیت من را قبول می کنی؟

حضرت در حال بغض و وضعیتی که نمی توانست کلمات رو درست بیان کنه گفت:

هرچی شما دستور بدید یا رسول الله

رسول خدا رو به بلال کرد و گفت ای بلال کلاه خود و زره و پرچم من رو و شمشیرم ذوالفقار رو و عمامه ام سحاب رو بپار،

حضرت اون رو یکی یکی به علی داد، پیامبر لباسی که در شب معراج به تن داشت رو و پیراهن رو کدام پیراهن همون پیراهنی که در احد به تن داشت رو هم به علی (س) به عنوان ودیعه قرار داد تا به فرزندان رسول مهربانی صلوات الله علیه داده بشه.

حضرت رسول این ودیعه ها را باید به امین ترین انسان ها بده که مدعیان از اون سو استفاده نکنند.

پیراهنی که آید از او بوی یوسفم

ترسم برادران غیورش قبا کند

گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار

صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند

من طاقت ندارم که براتون بگم این پیراهن نزد فاطمه (س) فرزند رسول و بهترین زنان عالم امانت موند تا اون رو به زینب دخترش بده دخترش رو صدا زد:

زینب دخترم! این امانت رو در کربلا بده به برادرت حسین شاید مثل اسماعیل که این پیراهن امان اون شد و از قربانگاه سالم در اومد اونجا هم امان بشه شاید این شیطان دست برداره از انسان که می خواد پاک و پاکیزه باشه و در تقوا و توحید زندگی کنه.

به نزد بتول آن امانت بماند

که تا روز موعود، دُختش بخواند

به زینب بفرمود ای دخترم

تو ای زینت و، همره و یاورم

بگیر این امانت به دستان خویش

نگهدار تا موعد آید به پیش

به روزی که باشد کمی دورتر

حسینم بخواهد ز تو این گوهر

پس آن روز بر وی امانت سپار

که الله گردد به تو، پاسدار

وای وای ن نمی‌تونم حرفی بزنم این زمان بگذار تا وقت دگر.